

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۱۷۶ - ۱۶۱

تبعات و آثار اجتماعی اصل منع توقف اجرای احکام مدنی

علی حسن عسکری^۱
مسعود رضا رنجبر^۲
حکمت الله عسکری^۳

چکیده

اجرای حکم، ادامه‌ی مرحله دادرسی است؛ لذا توقف بی‌مورد آن، نقض غرض قانون‌گذار و عقل سلیم است؛ و نتیجه‌ای جز بی‌نظمی و هرج‌ومرج در جامعه نخواهد داشت. بر این اساس عدم وقفه در اجرای حکم در حقوق ایران با تصریح در مواد قانونی به‌عنوان یک اصل پذیرفته‌شده است. قلمرو این اصل، از لحاظ زمانی بعد از قطعیت حکم و ابلاغ دادنامه تا اجرای کامل حکم و خاتمه‌ی عملیات اجرایی می‌باشد و از لحاظ موضوعی نیز شامل احکام مدنی صادره از محاکم دادگستری یا مراجع دیگر که دارای خصیصه مدنی هستند، می‌شود. قرارها مشمول موضوع نیست مگر، قرارهای لازم‌الاجرا، مانند دستور موقت و تأمین خواسته. آثار اصل نسبت به طرفین اجراییه، اشخاص ثالث، مسئولین و مأمورین و قضات اجرای احکام می‌باشد، که در قوانین متعدد با ضمانت اجرای کیفری و مسئولیت مدنی بیان گردیده است. از فواید اصل، سرعت در اجرای حکم و مؤثر ساختن آن، با رعایت احترام به تراضی طرفین اجراییه و احترام به نظر محکوم‌له و رعایت غبطه و صلاح محکوم‌علیه است.

واژگان کلیدی

مفهوم اصل، آثار اصل، نتایج اصل، منع توقف اجرای احکام.

-
۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران
Email: alihassanaskari1111@gmail.com
 ۲. استادیار، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: masoodrezaranjbar@gmail.com
 ۳. استادیار، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران.
Email: hekmat_askari@yahoo.com
- تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۱۳ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۲/۲۹

طرح مسأله

منع توقف اجرای احکام مدنی هم به لحاظ عقل و فلسفه‌ی رسیدگی و صدور حکم، و هم به لحاظ اصول (قاعده) منطبق بر واقع است و از منظر قانونی در مواد متعدد قانون اجرای احکام مدنی و مواد دیگر در قوانین پراکنده از جمله قانون امور حسبی قانون آئین دادرسی مدنی و قانون مجازات اسلامی ذکر شده است و این که هدف نهایی از رسیدگی و صدور حکم اجرای آن است والا کاری عبث و بی نتیجه خواهد بود که با اجرای حکم مراحل یک دادرسی در حقیقت کامل و پایان می‌پذیرد. از لحاظ شرعی هم به این موضوع تأکید شده است: (کل ما حکم به العقل حکم به شرع و کل ما حکم به شرع حکم به عقل)

عدم توقف اجرای احکام مدنی به عنوان یک اصل و قاعده و توقف آن به عنوان استثناء مطرح است و فوایدی بر این موضوع مترتب است که هم برای مأمورین اجرا و هم در عمل برای طرفین اجرا مثمر ثمر خواهد بود (مردانی و قهرمان، ۱۳۹۰: ۳۵).

بررسی مفهوم اصل، مبنا و دامنه‌ی آن ضروری است؛ چراکه می‌بایست مرز بین مرحله‌ی دادرسی و مرحله‌ی اجرای حکم تعیین گردیده و زمان شروع اجرا و خاتمه‌ی اجرا مشخص شود. اگر قبل از شروع عملیات اجرای حکم دعوایی تحت عنوان (توقیف عملیات اجرا) مطرح شود، قابلیت استماع ندارد و می‌بایست از طرق فوق‌العاده یا عادی، اعتراض به رأی اقدام شود و یا اگر پس از ختم عملیات اجرای حکم، چنین دعوایی مطرح شود با توجه به این که دیگر عملیات اجرای حکم وجود ندارد این دعوا مسموع نیست؛ زیرا عملیات اجرا پایان یافته و موضوع مشمول عنوان دیگر است که از این مقوله خارج می‌باشد. لذا مفهوم، دامنه، قلمرو، فواید و آثار اصل در اینجا بررسی می‌گردد.

مفهوم اصل

اجرای حکم، ادامه‌ی فرایند رسیدگی است؛ که حسب خواسته‌ی ذی‌حق، مراجع قانونی اتخاذ تصمیم نموده. دادرسی و صدور حکم بدون اجرا، فایده‌ی عقلایی ندارد و مراد مراجعین و محاکم و قانون‌گذار، اجرای حکم در کم‌ترین زمان می‌باشد (مدنی، ۱۳۷۸: ۱۸۹).

تصمیم دادگاه در قالب رأی پس از قطعیت یا لازم‌الاجرا شدن می‌بایست در زمان معقول و عرفی به اجرا درآید. هرچند، هیچ اصلی نیست که بدون استثناء باشد؛ لیکن جهت رعایت حقوق محکوم‌له و نظم جامعه، باید در موارد استثناء که قانون مقرر نموده، در محدوده‌ی نص عمل نمود (مهاجری، ۱۳۸۸: ۳۱۰-۳۰۷).

مسئولیت کیفری و انتظامی برای مسئولین اجرا، طرفین اجراییه دال بر این مدعاست، که در قوانین متعدد از جمله مجازات اسلامی، دیوان عدالت اداری، اجرای احکام مدنی، نحوه اجرای محکومیت‌های مالی و نظارت بر رفتار قضات مقرر شده است.

- شروع و خاتمه عملیات اجرایی حکم: چون دعوای اجرایی یک دعوا به معنای درست کلمه است می‌بایست دارای تمامی عناصر عمومی یک دعوا باشد. این دعوا از اجرای یک حکم یا سند لازم‌الاجرای ثبتی ناشی می‌شود و این عنصر است که این دعوا را از سایر دعوای جدا می‌کند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۶۱۱).

دعوای اجرایی که از اجرا یک حکم یا سند لازم‌الاجرا سر می‌زند باید مربوط به عملیات اجرایی باشد. در قوانین کشور ما تعریفی از عملیات اجرایی نشده است بنابراین چاره‌ای نیست جز آن که مفهوم لغوی عبارت (عملیات اجرایی) را در نظر بگیریم و برای این که این مفهوم را خوب تصور کنیم ناچاریم آن را از مفهوم (صدور اجرائیه) جدا کنیم: صدور اجرائیه همان طور که از کلمه (صدور) فهمیده می‌شود با امضاء مسئول، صدور اجرائیه خاتمه می‌پذیرد و ناگزیر عملیات اجرایی با ابلاغ اجرائیه آغاز می‌شود یعنی خود ابلاغ هم مصداق عملیات اجرایی است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۴۷).

ختم عملیات اجرایی حسب مورد عبارت از الف- وصول کلیه طلب بستانکار و حقوق دولتی و هزینه‌های قانونی ب- تحویل مال منقول به برنده مزایده؛ ج- تنظیم و امضاء سند انتقال اجرایی اموال غیرمنقول در دفاتر اسناد رسمی؛ د- تحقق تخلیه یا تحویل در مواردی که اجرائیه برای تخلیه یا تحویل صادر شده باشد؛ ه- اجرای تعهد متعهد می‌باشد. در صورتی که مال از طریق مزایده به شخص ثالث فروخته شود ختم عملیات اجرایی تاریخ تنظیم صورت‌مجلس مزایده خواهد بود.

مبانی اصل

مبانی اصل شامل مبانی قانونی و مبانی عقلی است که در ذیل به شرح آن پرداخته می‌شود:

الف- مبانی قانونی اصل

قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ موضوع اصل و مجازات توقف اجرای حکم بیان شده است.

کلیه اشخاص و مراجع مذکور در ماده ده این قانون مکلفاند آراء دیوان را پس از ابلاغ به‌فوریت اجرا نمایند.

هرگاه پس از انتشار رأی هیئت عمومی دیوان در روزنامه رسمی کشور مسئولان ذی‌ربط از اجرای آن استنکاف نمایند به تقاضای ذینفع یا رئیس دیوان و با حکم یکی از شعب دیوان مستنکف به انفصال موقت از خدمات دولتی به مدت سه ماه تا یک سال و جبران خسارات وارده محکوم می‌شوند.

در قانون منع توقیف اموال شهرداری‌ها برای شهردار در صورت عدم اجرای حکم باوجود

داشتن اعتبار، مجازات انفصال مقرر گردیده است. قانون مجازات اسلامی هم برای مسئولینی که باعث عدم اجرای حکم گردند مجازات پیش‌بینی نموده است.

مطابق قانون اجرای احکام مدنی دادورز (مأمور اجرا) بعد از شروع به اجرا نمی‌تواند اجرای حکم را تعطیل یا توقیف یا قطع نماید، یا به تأخیر اندازد؛ مگر به‌موجب قرار دادگاهی که دستور اجرای حکم را داده، یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تأخیر اجرای حکم را دارد؛ و یا ابراز رسید محکوم‌له دایر به وصول محکوم‌به؛ یا رضایت کتبی او در تعطیل، توقیف، قطع و یا تأخیر اجرا. پس از ابلاغ اجرائیه، مدیر اجرا نام دادورز را در ذیل اجرائیه نوشته و عملیات اجرایی را به عهده‌ی او محول می‌کند. دادورز بعد از شروع به اجرا نمی‌تواند اجرای حکم را تعطیل، توقیف، قطع و یا به تأخیر اندازد؛ مگر به‌موجب قرار دادگاهی که دستور اجرای حکم را داده؛ یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تأخیر اجرای حکم را دارد؛ یا ابراز رسید محکوم‌له دایر به وصول محکوم‌به، یا رضایت کتبی او در تعطیل، توقیف، قطع و یا تأخیر اجرا (حیاتی، ۱۳۹۰: ۲۵).

لازم به ذکر است قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ به‌عنوان قانون مادر در خصوص اجرای احکام مدنی بوده و در صورت خلأ در قوانین دیگر و یا ابهام در موارد اجرای احکامی که خصیصه مدنی دارند، قابلیت استناد دارد. در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ هیچ‌مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی نمی‌تواند حکم دادگاه را تغییر داده یا از اجرای آن جلوگیری کند، مگر دادگاهی که حکم صادر نموده یا مرجع بالاتر، آن هم در مواردی که قانون معین نموده باشد (عسکری، ۱۳۸۱: ۳۱).

قانون اجرای احکام مدنی و قوانین دیگر به‌صراحت اصل تداوم و عدم وقفه در اجرای حکم را پذیرفته است.

ب- مبنای عقلی اصل

این‌که اصل و قاعده بر عدم توقف اجرای حکم و استمرار آن است ناشی از حکم عقل سلیم است که مبنای آن هم ناشی از بنای عقلا و اندیشمندان و عرف جامعه و مصالح عامه می‌باشد. بنای عقلا، کار عبث و بدون نفع و فایده را نمی‌توان به قانون‌گذار منتسب کرد همان‌گونه که در مرحله دادرسی یکی از شرایط پذیرفتن دادخواست ذی‌نفعی خواهان است و همین‌طور اجرای یک حکم نیز منوط به درخواست محکوم‌له است، لذا توقف اجرای این حکم را بدون رضایت ایشان نمی‌توان معقول دانست؛ یعنی هم حق‌الناس است و توقف اجرای حکم با حقوق اشخاص (محکوم‌له) در تعارض است، و هم به‌نوعی از حقوق عامه و یا جامعه می‌باشد و بانظم عمومی مرتبط است و فلسفه دادرسی که ماه‌ها و یا سال‌ها به طول کشیده را نمی‌توان بدون دلیل پذیرفت. یعنی دلیلی برای عدم اجرا و توقف آن وجود ندارد. لذا هدف، سرعت در رسیدگی و اجرای حکم و احقاق حق است و با وقفه در اجرای حکم این موضوع نادیده گرفته

می‌شود. مراد از اصل یعنی قاعده و نه اصل به معنای اصولی آن است لذا باید گفت این موضوع که اجرای یک حکم بعد از شروع قابل توقیف نیست یک اصل است.

قلمرو اصل

عملیات اجرایی ممکن است مربوط به قرار یا حکم باشد. اگر مربوط به احکام باشد که پس از قطعیت آن امکان‌پذیر است. اما در مورد قرارها این امر منتفی است. و چه بسا به جهت ضرورت، قبل از ابلاغ به خواننده هم قابلیت اجرا داشته باشد.

موضوع بحث مقاله احکام صادره از محاکم دادگستری و احکامی که از مراجع غیر از دادگستری صادر می‌شود، لیکن ماهیت مدنی داشته و توسط اجرای احکام دادگاه به اجرا گذاشته می‌شود؛ لذا اصولاً شامل قرارها نمی‌شود. اصولاً احکام هستند که قابلیت اجرا دارند، بنابراین قرارها راجع به ماهیت دعوا نمی‌باشند و اگر هم باشند قاطع دعوا به صورت کلی یا جزئی نمی‌باشند. اما در خصوص قرارهای لازم‌الاجرا مانند تأمین خواسته و دستور موقت نیز این اصل جاری است. در غیر این صورت نقض غرض قانون‌گذار است. آراء مراجع اداری قابل اعتراض در دیوان عدالت هم از طریق دستور موقت قابل توقیف است.

الف- قرارها

- **تأمین خواسته:** قرار تأمین خواسته همچنان که از معنای لغوی آن پیداست به معنای در امان قرار دادن و حفظ خواسته است (شمس، ۱۳۸۸: ۴۱۴) و خواسته آن چیزی است که خواهان در دادخواست خود به طرفیت خواننده از دادگاه می‌خواهد. لذا قبل از طرح دعوی یا در حین رسیدگی قابل طرح است. برخلاف اجرای حکم که بعد از قطعیت و ابلاغ رأی و صدور اجرائیه امکان توقیف اموال وجود دارد. به همین خاطر است که باوجود این‌که دادگاه در وقت فوق‌العاده و بدون تشکیل جلسه و دعوت طرفین اقدام به صدور قرار تأمین خواسته می‌نماید؛ و چه بسا به جهت ضرورت قبل از ابلاغ، اقدام به اجرای قرار نماید، لکن این قرار خواننده را در وضعیتی قرار می‌دهد که دیگر امکان فرار از دین یا انتقال اموال خود را ندارد. یعنی آثار حکم ولی بدون رسیدگی و تشریفات ابلاغ به اجرای حکم.

- **دستور موقت (دادرسی فوری):** دستور موقت در قوانین مختلف غیر از آیین دادرسی مدنی به صورت پراکنده هم مطرح شده است (زینالی، ۱۳۹۵: ۱۹۸). برابر ماده ۷۷۰ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ از طریق دستور موقت امکان توقف اجرای احکام دادگاه‌ها وجود داشت که با قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و ذکر موارد توقیف اجرای حکم و نیز حذف این قسمت در قانون مؤخر یعنی قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ در حال حاضر امکان توقف اجرای احکام محاکم از طریق این نهاد منتفی است (مردانی و قهرمان، ۱۳۷۲: ۹۲).

آراء مراجع اداری قابل اعتراض در دیوان عدالت اداری برابر ماده ۳۴ این قانون مصوب ۹۲

می‌باشد. در صورتی که در اجرای این آراء خسارت جبران‌ناپذیر باشد، و یا احتمال جبران خسارت در آتیه متعسر یا متعذر گردد، از طریق دستور موقت می‌توان اجرای حکم را متوقف کرد. آنچه در اینجا مطرح است، آن است که خود قرار دستور موقت با توجه به فلسفه این نهاد، قابل توقیف نیست، و نیاز به تصریح دارد. این موضوع، در صورت اعتراض ثالث به اجرای قرار، قابل طرح است.

احکام

احکام صادره از محاکم دادگستری و دیگر مراجعی است که برابر قانون اجرای احکام مدنی به اجرا گذارده می‌شود، یا احکامی که ماهیت مدنی دارند که شامل احکام محاکم حقوقی، کیفری و ... به شرح ذیل می‌باشد:

آراء محاکم

هرچند که اصطلاح دعوای حقوقی و مرجع حقوقی و دعوای مدنی و مرجع صلاحیت‌دار مدنی به صورت مترادف نوشته می‌شود و در میان مردم و بعضاً حقوقدانان رایج است لیکن باید گفت: «دعوای حقوقی اعم از دعوای مدنی و کیفری است و شامل هر دو می‌شود و مرجع حقوقی هم به همین صورت شامل مرجع مدنی و کیفری هر دو می‌شود فلذا بهتر و صحیح‌تر دعوای مدنی است که در مقابل آن دعوای کیفری است و به کار بردن دعوای حقوقی به جای دعوای مدنی صحیح نیست» (شمس، ۱۳۸۸: ۱۶).

- آراء دادگاه خانواده در حال حاضر چون شعب رسیدگی کننده به مسائل خانوادگی از شعب حقوقی باصلاحیت عام مدنی است لیکن فقط ابلاغ ویژه در خصوص مسائل خانواده از رئیس قوه قضائیه برای قضات آن لازم است لیکن منعی جهت رسیدگی به پرونده‌های مدنی و حقوقی ندارد و آراء این دادگاه‌ها در خصوص مهریه، نفقه، جهیزیه و اجرت‌المثل و ... از طریق اجرای احکام مدنی و بر اساس قانون اجرای احکام مدنی اجرا می‌شود.

- در آراء مربوط به امور تجاری با توجه به اینکه در مبادلات و معاملات تجاری چه داخلی و چه بین‌المللی، زمان بسیار مهم است، دلیلی جهت تأخیر اجرای حکم وجود ندارد و به همین خاطر است قانون‌گذار رسیدگی خارج از نوبت را در دعوای مربوط به اسناد تجاری پیش‌بینی کرده است، غیر از مواردی که در قانون تجارت و قانون تصفیه امور ورشکستگی مطرح شده از جمله مواد ۵۳۶ و ۵۳۷ در خصوص اعتراض ثالث به اعلان تاریخ توقیف و یا مواد ۵۶۸ و ۵۷۰ آن قانون در خصوص اعاده اعتبار تاجر ورشکسته یا مواد ۳۵، ۳۶ و ۳۷ قانون تصفیه امور ورشکستگی در خصوص تعیین صورت بستنکاران یا تشخیص اموال تاجر و مستثنیات دین او.

آراء صادره از محاکم کیفری (جزایی)

- مطابق ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۴ بزه دیده شخصی است که از وقوع جرم متحمل ضرر و زیان می‌گردد و چنانچه تعقیب مرتکب را درخواست کند شاکی، و

هرگاه جبران ضرر و زیان وارده را مطالبه کند مدعی خصوصی نامیده می‌شود شاکی می‌تواند جبران تمام ضرر و زیان‌های مادی و معنوی و منافع ممکن الحصول را مطالبه کند.

حکم دادگاه در موارد فوق نیز می‌بایست بدون وقفه اجرا شود، چراکه احکام مربوط به ضبط، توقیف یا معدوم کردن اموال دارای دو وجهه کیفری و حقوقی بوده و در امور کیفری سرعت در اجرای حکم زمینه تأثیر رأی و بازدارندگی ارتکاب جرم را در پی دارد. لذا به طریق اولی دلیلی جهت توقف اجرا وجود ندارد، مگر در موارد تصریح شده قانونی.

- آراء دادگاه انقلاب که جنبه مدنی دارند نیز از شمول اصل منع توقف اجرا مستثنی نبوده لکن ممکن است بنا به دلایلی از جمله اعتراض ثالث، اجرای حکم متوقف شود. برابر رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور به شماره ۵۸۱، ۱۳۷۱/۱۲/۲ رسیدگی به ادعای شخص ثالث حقیقی و یا حقوقی نسبت به اموالی که دادگاه انقلاب نامشروع دانسته و مصادره نموده در صلاحیت دادگاه انقلاب است و بند ۶ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ با مفاد این رأی مغایرتی ندارد. لذا رسیدگی به اعتراض ثالث در صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی صادره کننده حکم مورد اعتراض می‌باشد.

آراء دیگر مراجع

- آراء شوراهای حل اختلاف: در مورد تصمیمات و آراء شوراها حل اختلاف نیز چه در خصوص حکم و چه در خصوص گزارشات اصلاحی عدم توقف اجرای حکم جاری است.

- هرگونه اختلاف فردی بین کارفرما و کارگر یا کارآموز که ناشی از اجرای این قانون و سایر مقررات کار و قرارداد کارآموزی موافقت‌نامه‌های کارگاهی یا پیمان‌های دسته‌جمعی کار باشد در مرحله اول از طریق سازش مستقیم بین کارفرما و کارگر یا کارآموز و یا نمایندگان آنها در شورا اسلامی کار و در صورتی که شورای اسلامی کار در واحدی نباشد از طریق انجمن صنفی کارگران و یا نماینده قانونی کارگران و کارفرما و حل‌وفصل خواهد شد و در صورت عدم سازش از طریق هیئت‌های تشخیص و حل اختلاف به ترتیب آتی رسیدگی و حل‌وفصل خواهد شد (کامیار، ۱۳۸۵: ۳۱۶-۳۰۵) و مطابق ماده ۱۶۶ این قانون آراء صادره از طرف مراجع حل اختلاف کار لازم‌الاجرا بوده و به‌وسیله اجرای احکام دادگستری به مورد اجرا گذارده می‌شود (زابلی، ۱۳۹۲: ۳۰).

اجرای این احکام برابر ق. ا. ا. م. است که توسط دایره‌ی اجرای احکام دادگاه‌ها اجرا می‌شود.

نتایج و آثار اصل منع توقیف اجرای احکام

۱- نتایج اصل

از جمله نتایج منع توقف اجرای احکام اصل فوریت اجرای حکم، اصل تداوم عملیات اجرای حکم و عدم تأخیر اجرای حکم است و اصل ممنوعیت دخالت اشخاص و مقامات دولتی و عمومی در جلوگیری از اجرای حکم است. طولانی شدن جریان دادرسی و اجرای حکم به‌نوعی باعث کاهش اعتبار احکام می‌شود. اجرای احکام بخشی از بدنه اجرای عدالت در دادرسی است و نباید جای آن در مجموعه‌ای که به اصول دادرسی می‌پردازد خالی باشد. به عبارتی تمام تلاش‌ها در مرحله مرافعه و رسیدگی نهایتاً با اجرای رأی تکمیل می‌شود. حتی اگر بهترین آراء صادر شوند تا زمانی که امکان اجرای صحیح آنها فراهم نیست رضایت مراجعه‌کنندگان به دستگاه قضائی جلب نخواهد شد. در اسناد بین‌المللی «حق اجرای مؤثر آراء» به‌عنوان یکی از اصول حقوق بنیادین شناخته می‌شود که امروز در کنار اصول: اصل رعایت حق دادخواهی شهروندان، اصل بی‌طرفی و استقلال دادگاه‌ها، اصل رعایت حقوق دفاعی قرار گرفته و یکی از عناصر چهارگانه مفهوم دادرسی منصفانه می‌باشد. اجرای مؤثر آراء، سرعت در اجرا را هم در برمی‌گیرد و مفهومی بسیار منعطف است. به‌گونه‌ای که روشن نمودن حدود و ثغور آن تا حدی مشکل به نظر می‌رسد.

برای مؤثر ساختن اجرا فراهم آوردن سازوکارهای روشن و مفید، سریع و کم‌هزینه دخیل است. یعنی از یک‌سو نیاز به مقرراتی در کنار مقررات آئین دادرسی است که در حد امکان، جامع‌ومانع و روشن و قابل فهم باشند و از سوی دیگر این مقررات با سرعت مطلوب قانونی، کم‌هزینه‌ترین راهکارهای اجرای آراء را پیش‌بینی کنند. در کنار این معیارها باید به نقش نیروی انسانی در امر اجرا نیز اشاره کرد. اجرای مؤثر احکام جز با وجود قضات و داوران متخصص در امر اجرا میسر نیست. هرچند مقررات ناظر بر اجرا روشن باشند و روش‌های سریع و کم‌هزینه را پیشنهاد کنند. در آئین دادرسی مدنی فراملی در خصوص «اصل اجرای مؤثر آراء» و شیوه اجرای احکام، مقرراتی پیش‌بینی نشده است و فقط به این نکات بسنده می‌کند که مقررات ناظر بر اجرای احکام باید بتوانند اجرای احکام مالی، خسارات و قرارها و اقدامات تأمینی و موقتی را به‌طور مؤثر و سریع تضمین نمایند (محسنی، ۱۳۹۰: ۲۵).

در مورد نحوه وصول مطالبات شهرداری‌ها یا وصول محکوم‌به از دولت مشمول قوانین خاص می‌باشد. در مورد آراء غیابی محکوم‌له موظف است که به دادگاه جهت اجرای حکم تضمین بسپارد.

در خصوص اجرای قرارهای ناشی از اقدامات تأمینی و موقتی لازم است شرط‌هایی فراتر از شروط اجرای آراء قطعی و نهایی در مقررات اجرای احکام پیش‌بینی شود. چون ممکن است در غیر این صورت در همان آغاز کار صدور رأی نهایی بی‌فایده گردد. یعنی اجرای مؤثر یک رأی با

اجرای موقت یک رأی محقق شود که با دیگر اصول دادرسی در تعارض است (زابلی و غمامی، ۱۳۹۲: ۳۱).

ارزش و اهمیت اصل بدان است که در موارد شک و شبهه در ادامه عملیات اجرای حکم یا توقف آن بنا را بر ادامه‌ی عملیات اجرا و عدم امکان توقف اجرای حکم بگذاریم این موضوع باعث دلگرمی و ثبات قدم مأمورین اجرا و نیز محکوم‌له در اجرای حکم و رسیدن به حقوق محکوم‌له است. باعث رفع اطاله دادرسی در مرحله اجرای حکم و نیز مانع سوءاستفاده، جهت عدم پرداخت دین و بدهی محکومین است. اعمال ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۷۷، و ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۹۴ در همین راستا می‌باشد. اگر محکوم‌علیه از پرداخت دین باوجود ابلاغ اجرائیه و انقضای مهلت ده‌روزه، خودداری و مالی معرفی نکند و یا حکم اعسار ارائه نماید یا گواهی تقدیم دادخواست اعسار ارائه ننماید در صورت درخواست محکوم‌له تا پرداخت دین بازداشت می‌شود. رعایت این اصل باعث ثبات و اعتبار ارزش آراء قضائی است باعث حفظ نظم بیش‌تر جامعه و جلوگیری از تشکیل پرونده‌های جدید در محاکم است و نیز باوجود امیدواری به صدور و اجرای حکم، راه‌های غیر مشروع جهت وصول دین و طلب از جمله انتقام و غیره..... بسته و کم‌رنگ می‌شود. همین‌طور وضع مقررات کیفری و مجازات برای افرادی که از پرداخت دین خودداری می‌کنند نتیجه این اصل می‌باشد. اجرای حکم به درخواست محکوم‌له است و معرفی اموال محکوم‌علیه هم از وظایف ایشان دانسته شده است درحالی‌که اینجا بار اثبات موضوع نداشتن اموال بر عهده کسی است که مدعی نداشتن است یعنی محکوم‌علیه و ایشان می‌بایست لیست اموال خود را ارائه نماید. البته قانون اجرای احکام مدنی از این جهت دارای خلأ می‌باشد و با نیازهای روز جامعه هماهنگ نیست (مکرمی، ۱۳۷۰: ۱۲؛ الماسی، ۱۳۹۰: ۱۰۱-۶۹).

این قانون مربوط به سال ۵۶ است که شاید اموال هر شخص برای مردم کاملاً روشن بود. و ارتباط مردم آن‌قدر زیاد و نزدیک بود که تقریباً کسی چیزی برای پنهان کردن نداشت. اما حالا چه؟ باین همه بانک دولتی، خصوصی، صندوق‌های قرض‌الحسنه، شرکت‌های مختلف و خصوصاً که ارتباطها آن‌قدر کم شده که بعضاً افراد نزدیک مثل برادر و خواهر خیلی اطلاع از زندگی و امورات و از جمله اموال یکدیگر ندارند. این واقعاً یک نقص است در ثانی به خاطر قوانین خاص بانک‌ها که به حق هم می‌باشد آنها اسرار مشتریان خود را به دیگران نمی‌دهند حالا چگونه یک شخص از اموال محکوم‌علیه مطلع شود؟ این بود که در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ استعلام از سازمان‌ها، ادارات، و مراجع ذی‌صلاح را وظیفه و تکلیف دادگاه و اجرای احکام دانسته است. لیکن هنوز این امر آنچنان که باید جا نیفتاده و مخصوصاً در مورد بانک‌ها که امکان استعلام از همه آنها و وصول جواب در مهلت مناسب وجود ندارد. این است که باید بانک

مرکزی یا نهادی در این سازمان‌ها تکلیف به اجرای این قانون در قالب دستورالعمل یا آیین‌نامه مشخصی می‌شد. نتیجه این اصل باعث کاهش تشکیل پرونده‌ها در محاکم و تشویق مردم به انجام و اجرای عقود و تعهدات خود باشد.

سرعت در اجرای حکم باعث مؤثر بودن اجرای حکم هم نسبت به محکوم‌له هم محکوم‌علیه و هم دیگر افراد جامعه است توجه خواص جامعه از جمله حقوقدانان قضات و قانون‌گذاران به اندیشه برای تصویب قوانین کارآمد و متناسب و نهایت باعث شکوفایی و رونق اقتصاد در کسب‌وکار مردم است. کاهش بی‌نظمی در جامعه یعنی این‌که افراد خود دنبال احقاق حق خود نباشند و با اعتماد به دستگاه قضا و اجرای احکام مربوطه متوسل شوند.

جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی محکوم‌علیه از وقفه‌های که در جریان اجرا به وجود می‌آید. و یا به تبع گذشت زمان ممکن است بر محکوم‌له تحمیل شود مثلاً فوت و حجر محکوم‌علیه که می‌بایست مجدداً اجرائیه و عملیات اجرایی حکم به ورثه محکوم‌علیه ابلاغ شود ابتکار عمل مأمور اجرا در صحنه اجرا و در موارد شک استناد به اصل که منع توقیف بوده است تضمین حقوق محکوم‌له و محکوم‌علیه خاصه محکوم‌له که در صحنه اجرا ذی‌حق است و خلاصه نتیجه این اصل اجرای مؤثر آراء است که در اسناد بین‌المللی به آن اشاره شده است یعنی دنبال اجرای صرف یک رأی نباید بود اجرای یک حکم باید هم منطبق بر قانون باشد و هم آنچنان با سرعت و فوریت اجرا شود که مؤثر باشد تأثیر رأی از جهات نیروی متخصص و ابزار و آلات اجرای حکم و قانون مناسب حاصل و نسبت به محکوم‌له سنجیده می‌شود اگر پس از صدور حکم فسخ معامله و استرداد ثمن یا مثنی فاصله‌ای باشد که آن قدر، ثمن کم‌ارزش یا مثنی چندین برابر افزایش قیمت داشته باشد نمی‌تواند این اجرا را مؤثر دانست چراکه محکوم‌له حقیقتاً به حق شرعی و قانونی و عرفی خود نرسیده است.

رفع اطاله دادرسی، سرعت در اجرای حکم، افزایش اعتماد عمومی به دستگاه قضایی؛ پیوستگی و ترتب اجرا، استمرار، احترام به تراضی طرفین اجرائیه، احترام به نظر محکوم‌له و رعایت غبطه و صلاح محکوم‌علیه از اصولی هستند که از آثار و نتایج این اصل بشمار می‌آیند (موسوی، ۱۳۹۵: ۳۷).

۲- آثار اصل نسبت به طرفین و اشخاص ثالث

اصل عدم توقف اجرا دارای تکالیفی برای طرفین اجرائیه، اشخاص ثالث، ادارات دولتی، قضات و مدیران اجرای احکام می‌باشد که به شرح ذیل بیان می‌گردد:

- **مسئولیت اشخاص ثالث در مقابل توقف اجرای حکم:** اگر اشخاص ثالث به صورت تبانی و عمداً سبب توقف اجرای حکم شوند، غیر از مسئولیت مدنی مجازات حبس درجه‌ی ۶ و جزای نقدی، معادل نصف محکوم‌به یا هر دو محکوم خواهند شد. این حکم مربوط به انتقال مال

به قصد فرار از دین است، که اگر منتقل علیه مطلع باشد، شریک جرم محسوب می‌گردد. هر کس به قصد فرار از ادای دین و تعهدات مالی موضوع اسناد لازم‌الاجرا و کلیه محکومیت‌های مالی، مال خود را به دیگری انتقال دهد به نحوی که باقی‌مانده اموالش برای پرداخت بدهی او کافی نباشد عمل او جرم تلقی و مرتکب به چهار ماه تا دو سال حبس تعزیری محکوم خواهد شد و در صورتی که انتقال گیرنده نیز با علم به موضوع اقدام کرده باشد شریک جرم محسوب می‌گردد و در این صورت اگر مال در ملکیت انتقال گیرنده باشد عین آن و در غیر این صورت قیمت یا مثل آن از اموال انتقال گیرنده بابت تأدیه دین استیفا خواهد شد. البته در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۹۴ به این موضوع اشاره نشده است.

- مسئولیت طرفین اجرائیه در مقابل توقف اجرای حکم: محکوم‌له که ذینفع است بعید است که خود زمینه توقف اجرای حکم بشود البته قانون اجازه ایشان جهت توقف یا تأخیر را به جهت ذینفع بودن برابر ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی مجاز دانسته است (نهرینی، ۱۳۹۲: ۲۰۵). در این صورت اگر ضرری متوجه محکوم‌له گردد، مسئولیت متوجه خود ایشان است (قاعده اقدام). لکن اگر حق خود را وسیله اضرار به محکوم‌علیه قرار دهد در صورت اثبات مطابق اصل ۴۰ قانون اساسی مسئولیت مدنی خواهد داشت. این موضوع در موارد دیگر نیز قابل طرح است. مثلاً آن‌جا که اموال گران‌قیمت محکوم‌علیه را در قبال مبلغ ناچیز توقیف می‌نماید که این توقیف سبب خسارت به محکوم‌علیه گردد، مسئولیت مدنی خواهد داشت. این بدان معناست که اجرای حکم به هر قیمت مطلوب نمی‌باشد. رعایت حسن نیت همین امر را ایجاب می‌نماید. مسئولیت محکوم‌علیه در توقف اجرای حکم به عناوین مختلف ممکن است صورت گیرد. مثلاً آن‌جا که جهت بررسی ادعای اعسار اموال خود را مکتوم و یا دقیق ذکر نکند و یا بعد از رسیدگی به ادعای اعسار داشتن اموال محکوم‌علیه ثابت شود مطابق ماده ۱۶ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۹۴ مسئولیت کیفری حبس تعزیری درجه ۷ و محرومیت‌های اجتماعی موضوع ماده ۱۷ قانون مذکور را خواهد داشت. مسئولیت محکوم‌علیه ممکن است در قالب مقاومت جهت عدم اجرای حکم در مقابل مأمورین اجرا و یا نیروی انتظامی در مقام ضابطین قضایی باشد که عنوان کیفری تمرد را در پی خواهد داشت.

- مسئولیت ادارات دولتی در مقابل توقف اجرای حکم: در مواد ۵۷۶ و ۵۷۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ مجازات انفصال پیش‌بینی شده است (رفیعی، ۱۳۹۰: ۲۳). و ماده واحده مربوط به منع توقیف اموال شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۱ برای شهردار در صورت اثبات، داشتن اعتبار جهت پرداخت محکوم‌به و اعلام نداشتن اعتبار مجازات انفصال یک‌ساله در نظر گرفته شده است. مطابق ماده ۱۰۹ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ نیز هرگاه مسئولین ذی‌ربط پس از انتشار رأی هیئت عمومی دیوان در روزنامه رسمی از اجرای آن

استنکاف نمایند، به تقاضای ذینفع یا رئیس دیوان مستنکف به انفصال موقت از خدمات دولتی از سه ماه تا یک سال و جبران خسارت وارده محکوم می‌شود.

- مسئولیت قضات و مدیران اجرا در مقابل توقف اجرای حکم: چنانچه بدون دلیل و علت موجه قانونی اجرای حکم توسط قاضی اجرای احکام یا مدیران اجرای احکام متوقف شود، موضوع از موارد تخلف انتظامی و اداری خواهد بود (کریم زاده، ۱۳۷۶: ۶۸). و از جهت خسارت وارده نیز مقصر بر طبق قواعد مسئولیت مدنی می‌بایست از عهده خسارت وارده برآید. تأخیر غیرموجه بیش از یک ماه در صدور و اجرای آن مستوجب محکومیت انتظامی درجه ۴ تا ۷ که شامل کسر حقوق تا تنزل دو پایه قضایی است می‌باشد.

نتیجه‌گیری

از آن‌جا که غایت و هدف اصلی رسیدگی دادگاه و صدور رأی اجرای آن است و با اجرای حکم حق به ذی‌حق مسترد می‌شود، لذا مرحله اجرای حکم را باید مرحله تکمیل مرحله رسیدگی دانست؛ و با اجرای حکم وظیفه دادگاه پایان یافته و عدالت کامل می‌شود. آن‌چه امروز در کشورهای مترقی مطرح است، اجرای مؤثر رأی است؛ یعنی حکم باید به‌گونه‌ای اجرا شود که مؤثر باشد، هم در سریع‌ترین زمان ممکن و هم با رعایت اصول حقوقی و قانونی بدون زیر پا گذاشتن قوانین و یا هرگونه سوءاستفاده از جانب طرفین یا مأمورین اجرا. اگر اجرای حکم آن‌قدر به درازا بکشد، مؤثر نیست. همچنان که اگر بدون رعایت مقررات مثلاً قطعیت رأی یا عدم ابلاغ صحیح صورت گیرد، اجرای حکم، بی‌موقع خواهد بود؛ و اقدامات مأمورین اجرا می‌بایست با رعایت تمام اصول حقوقی انصاف، و با حسن نیت باشد. لذا اجرای رأی در ایام تعطیل، شبانه و یا خارج از مکان اقامتگاه محکوم‌علیه، فاقد وجاهت قانونی است.

از لحاظ قانونی در مواد متعدد از آیین دادرسی کیفری، قانون مدنی و اجرای احکام مدنی موضوع عدم توقف اجرای رأی به‌عنوان یک اصل ذکر شده است.

مطابق ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی که بیان داشته مأمور اجرا بعد از شروع به اجرا نمی‌تواند اجرای حکم را تعطیل، توقیف یا قطع نماید، یا به تأخیر اندازد، مگر به‌موجب قرار دادگاهی که دستور تأخیر اجرای حکم را داده، و یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تأخیر اجرای حکم را دارد، یا ابراز رسید محکوم‌له دایر به وصول محکوم‌به یا رضایت کتبی او در توقیف، تعطیل یا تأخیر اجرا. البته رسید ابرازی محکوم‌علیه باید مورد تأیید محکوم‌له باشد، و عقل و عرف نیز چیزی جز تأیید این مطلب ندارد. زیرا در غیر این صورت صدور حکم کاری عبث و بیهوده است؛ و کاری که بدون منفعت باشد، از عقلا سر نمی‌زند؛ اما با همه این اوصاف که حکم صادره باید بدون وقفه اجرا شود، البته از اصل منع توقف اجرای حکم، اصول دیگری استنتاج می‌شود از جمله: اصل تضمین حقوق محکوم‌له، اصل رعایت حسن نیت طرفین در مرحله اجرا حکم، اصل سرعت در اجرا و عدم اطاله و

دامنه احکام موضوع این تحقیق شامل تمام احکام مدنی صادره از محاکم دادگستری و کلیه آرای است که خصیصه مدنی دارند. هرچند مرحله اجرای حکم منوط به وجود حکم قطعی است؛ اهمیت اجرای یک حکم اگر از صدور این حکم بیش‌تر نباشد، کم‌تر نیست.

اصل رعایت غبطه و صلاح محکوم‌علیه که می‌توان در قالب تئوری موازنه حقوقی نیز مطرح کرد، ایجاب می‌کند که در صورت عدم حضور محکوم‌علیه در زمان اجرای حکم رعایت غبطه ایشان از حیث قیمت اموال موضوع فروش، اطلاع نامبرده و حق اعتراض به نظریه

کارشناس لحاظ شود، که حضور نماینده دادستان در جریان مزایده نیز، بدین منظور می‌باشد. رعایت حسن نیت طرفین اجرائیه در مراحل مختلف اجرا ضروری است، نه محکوم‌له می‌تواند از حق خود جهت توقیف اموال و ... سوءاستفاده نماید، و نه محکوم‌علیه می‌تواند با عدم صداقت و حسن نیت دعوای اعسار مطرح یا قصد فرار از پرداخت را با لطایف‌الحیل جامه عمل بپوشاند، که در هر صورت قانون به صورت پراکنده مقررات و ضمانت اجرای حقوقی و کیفری مقرر داشته است. مقررات آئین دادرسی مدنی در خصوص رسیدگی و صدور رأی صریح بوده و تخطی از آن ممکن نیست، لیکن قانون اجرای احکام مدنی به دلایل مختلف که شاید یکی از آنها به‌روز نبودن قانون اجرای احکام مدنی است، امکان سوءاستفاده وجود دارد.

اجرای حکم به هر قیمتی ولو بازداشت محکوم‌علیه مطلوب و مراد نیست نه در قوانین داخلی، نه منابع فقهی و نه قوانین بین‌المللی. چراکه حبس محکوم‌علیه جهت اجرای حکم مالی، خلاف اصل می‌باشد. به این دلیل که اصل اعمال مجازات در مقابل ارتکاب جرم است؛ لذا تسری آن به محکومیت‌های مالی صحیح نبوده، مگر آنجاها که سوءنیت محکوم‌علیه در عدم اجرای حکم محرز شود. مثلاً عدم معرفی کامل اموال خود یا اثبات تمکن ایشان بعد از طرح دعوای واهی اعسار. تا آنجا که قانون‌گذار در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ صرف تقدیم دادخواست اعسار، در مهلت یک ماه از تاریخ ابلاغ اجرائیه را در صورت اعلام ریز صورت اموال مانع از بازداشت و حبس محکوم‌علیه دانسته، و بعد از تاریخ مذکور نیز در صورت رضایت محکوم‌له به آزادی محکوم‌علیه به همین کیفیت؛ در غیر این صورت با اخذ تأمین یا وثیقه محکوم‌علیه بازداشت نخواهد شد.

در انتها اصلاح قوانین مربوطه از جمله قانون اجرای احکام مدنی از جهت مطابقت با مسائل مربوط به اجرا که در زمان تصویب این قانون یعنی سال ۵۶ وجود نداشته در خصوص توقیف اموال، اموال قابل توقیف، افزایش اختیارات و مسئولیت مسئولین اجرای احکام مدنی، پیشنهاد می‌گردد.

فهرست منابع

- ۱- الماسی، نجادعلی. (۱۳۹۰). شناسایی و اجرای احکام خارجی در حقوق ایران. انتشارات فکر سازان.
- ۲- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۷۶). دانشنامه حقوقی. جلد ۳، تهران: امیرکبیر.
- ۳- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۷۸). ترمینولوژی حقوق. چاپ دهم، تهران: گنج دانش.
- ۴- حیاتی، علی عباس. (۱۳۹۰). اجرای احکام مدنی در نظم حقوقی کنونی. نشر میزان.
- ۵- رفیعی، علی. (۱۳۹۰). اجرای احکام مدنی علیه دولت. انتشارات فکر سازان.
- ۶- زابلی، حسن، غمامی، مجید. (۱۳۹۲). آیین دادرسی مدنی. شرکت سهامی انتشار آموزش قوه قضاییه.
- ۷- زینالی، توحید. (۱۳۹۵). دستور موقت در رویه دادگاهها. انتشارات چراغ دانش.
- ۸- شمس، عبدالله. (۱۳۸۸). آیین دادرسی مدنی. جلد سوم، انتشارات دراک.
- ۹- عسکری، علی حسن. (۱۳۸۱). توقیف و ابطال اجرایی موضوع احکام و اسناد لازم الاجرا. پایان نامه کارشناسی ارشد، اصفهان: دانشگاه آزاد خوارسگان.
- ۱۰- کامیار، محمدرضا. (۱۳۸۵). حقوق شهری و شهرسازی. تهران: مجد.
- ۱۱- کریم زاده، احمد. (۱۳۷۶). نظارت انتظامی در دستگاه قضائی. تهران: آیدا.
- ۱۲- محسنی، حسن؛ غمامی، مجید. (۱۳۹۰). آیین دادرسی مدنی فراملی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۱۳- مدنی، جلال الدین. (۱۳۸۸). آیین دادرسی مدنی. جلد سوم، تهران: پایدار.
- ۱۴- مردانی، نادر. (۱۳۷۲). آیین دادرسی مدنی. چاپ اول، تهران: یلدا.
- ۱۵- مردانی، نادر؛ قهرمان، محمد. (۱۳۹۰). اجرای احکام مدنی و احکام و اسناد لازم الاجرای خارجی در ایران. تهران: میزان.
- ۱۶- مکرمی، علی محمد. (۱۳۷۰). شناسایی و اجرای آراء داوری خارجی در حقوق ایران. مجله: دیدگاههای حقوق قضایی، شماره ۴، صص ۲۱-۸.
- ۱۷- موسوی، عباس. (۱۳۹۵). اجرای احکام مدنی. جلد اول، تهران: انتشارات دادگستری.
- ۱۸- مهاجری، علی. (۱۳۸۸). شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی. جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: فکر سازان.
- ۱۹- نهرینی، فریدون. (۱۳۹۲). ایستایی حکم دادگاه. تهران: گنج دانش.

